



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶) وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ

مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷) مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَغْنُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنْ اللَّهَ

سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)﴾

چون سوره مبارکه «لقمان» در مکه نازل شد و مطالب محوری سور مکی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوت و بخشی از خطوط کلی اخلاق و حقوق، لذا مسئله توحید و معاد را به عبارت‌های گوناگون در این سوره نورانی بیان فرمود.

معاد یا هدف‌داری خلقت، لازمه پذیرش خالقیت توسط مشرکان

در آیه ۲۵ فرمود اینها خالقیت خدای سبحان را قبول دارند ﴿وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ پس خدا خالق کلّ ما فی السماء و الأرض است خدا این نظام را عاقل و باطل خلق نکرد که هر کسی هر چه کرد و گفت به حساب نیاید بلکه این نظام را به حق خلق کرد که فرمود: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ اگر حق است باید به مقصد برسد و هدف‌دار باشد پس هر کسی نسبت به اقوال و افعال خود مسئول است و ضرورت معاد، حق است.

اخبار از احیای مردگان با تعبیرهای مختلف

چون ضرورت معاد، حق است خدای سبحان فرمود شما را بعد از مرگ احیا می‌کنیم گاهی به صورت متکلم وحده گاهی به صورت متکلم مع‌الغیر فرمود تمام اقوال و آرای شما را به شما گزارش می‌دهیم در آیه پانزده همین سوره «لقمان» فرمود: ﴿ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ که متکلم وحده است باز در همین سوره آیه ۲۳ فرمود: ﴿إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ﴾ در آنجا هر دو ضمیر مفرد است ﴿إِلَيَّ﴾ و ﴿فَأُنَبِّئُكُمْ﴾ اینجا جمع است ﴿إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ﴾ گاهی بی‌واسطه گاهی با واسطه به وسیله فرشته‌ها و مدبران و مأموران گزارش می‌دهند.

بررسی چگونگی گزارش اعمال انسان و رؤیت آن در قیامت

قبلاً در پنج بخش مشخص شد که چگونه اعمال انسان را به انسان گزارش می‌دهند يك بخش آن این بود که ﴿لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ﴾ یعنی يك مبادی هستند که ارائه می‌کنند نشان می‌دهند چون آنها نشان می‌دهند اینها می‌بینند و گرنه اعمال مستور و غایب و مخفی و امثال ذلك را اینها چگونه می‌بینند چگونه انسان، گذشته و قدیم را تمام مدت هفتاد، هشتاد ساله یکجا می‌بیند فرمود ما ارائه می‌دهیم ﴿لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ﴾ اگر ارائه از طرف ما شد آن‌گاه رؤیت از طرف اینهاست ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾.^۱ بخش سوم این بود که این رؤیت از دور نیست از نزدیک است هر کسی هر چه کرد ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾^۲ بخش چهارم این بود که نه خود آنها حاضر می‌کنند نه خود عمل حاضر می‌شود بالأخره گروهی مأموران الهی‌اند این اعمال را حاضر می‌کنند که ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾^۳ یعنی احضارکننده‌ای هست آنها را حاضر می‌کنند آنها هم از نزدیک می‌بینند. بخش پنجم این بود که خود این انسان با جوارح و جوانحی که دارد جزء مأموران الهی‌اند

۱. سوره زلزله، آیات ۷ و ۸.

۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۰.

همان طوری که فرشتگان حاضر می‌کنند ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۴ خود انسان هم در درون درون او کتابخانه‌ای است که انسان با آن کتابخانه محسوس می‌شود.

آگاهی نفس انسان از اعمال خود و امر خدا به بازخوانی آن

فرمود: ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ﴾^۵ از جاهایی که نکره در سیاق اثبات هم مفید عموم است همین این‌گونه از آیات است ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ﴾^۵ یعنی کل نفس می‌داند چه چیزی به همراه آورده اینکه فرمود: ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۶ همین است در درون ما آنچه انجام داده‌ایم نهادینه شده است در دنیا انبیا آمدند آن دلائل عقول را اثاره کنند^۷ در آخرت مدبران امر آن دلائل اعمال و اسرار ما را اثاره می‌کنند می‌گویند ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۶ خبر در آن آیه که فرمود: ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ﴾ معلوم می‌شود خود انسان به همراه می‌آورد لذا قابل انکار نیست.

گزارشگری خدای سبحان از اعمال انسان در قیامت

نشانه این بخش‌های پنج‌گانه منضبط و منسجم این است که اگر در اینجا گاهی به صورت متکلم وحده که فرمود: ﴿فَأُنَبِّئُكُمُ﴾^۸ گاهی به صورت متکلم مع‌الغیر که فرمود: ﴿فَنُنَبِّئُكُمُ﴾^۹ در سوره مبارکه «قیامت» به صورت فعل مجهول ذکر کرد آیه سیزده سوره مبارکه «قیامت» این است ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ﴾^{۱۰} آن تنبئه مشخص نیست که با گزارش چه کسی حاصل می‌شود اینجا مشخص است گاهی متکلم وحده گاهی متکلم مع‌الغیر ما تنبئه می‌کنیم این نبأ و خبر را ما گزارش می‌دهیم، اگر در آیه سیزده سوره مبارکه «قیامت» فرمود: ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ﴾^{۱۰}

۴. سوره ق، آیه ۱۸.

۵. سوره تکویر، آیه ۱۴.

۶. سوره اسراء، آیه ۱۴.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۱.

بِمَا قَدَّمْ وَأَخَّرَ» هر چه کرد از تازه و کهنه از آثاری که در زمان حیات او بود یا سَنَّت خوب یا بدی که گذاشت و بعد از مرگ او این سَنَّت ادامه دارد ﴿قَدَّمْ وَأَخَّرَ﴾ همه به او تنبئه می شود اِنباء می شود گزارش داده می شود.

اثاره دفينه‌های درونی انسان ماهیت گزارش الهی

بعد برای اینکه با آن پنج بخش هماهنگ باشد بلافاصله فرمود نیازی به گزارش نیست که ما گزارش بدهیم در حقیقت تنبئه ما، اِنباء ما همان اثاره دفائن درونی اوست برای اینکه ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ﴾ این ﴿بَلِ﴾، «بل» ضرایبه است که در آیه چهارده سوره «قیامت» آمده؛ فرمود: ﴿يُتَبَّؤُا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمْ وَأَخَّرَ﴾ بعد اضراب کرد فرمود حالا ما چرا گزارش بدهیم چرا از بیرون گزارش بیاوریم.

تبیین بصیرت انسان بر نفس خویش در قیامت

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾^۸ یعنی خود انسان می فهمد کاملاً می بیند در طی این هشتاد نود سال چه کرده است خب مستحضرید ﴿بَصِيرَةٌ﴾ خبر انسان است انسان که مؤنث نیست این تاء ﴿بَصِيرَةٌ﴾ «تاء» مبالغه است نه «تاء» تأنیث اگر گفتند آن شخص علامه است یعنی کثیرالعلم است اگر گفتند حسین بن علی (سلام الله علیهما) و زینب کبرا (سلام الله علیها) عقیله بنی هاشم اند این «تاء»، «تاء» تأنیث نیست هم حسین بن علی (سلام الله علیها) عقیله بنی هاشم است هم زینب کبرا این «تاء»، «تاء» مبالغه است مثل خلیفه، وقتی گفتند آدم خلیفه الله است این «تاء» که «تاء» تأنیث نیست این گونه از موارد «تاء»، «تاء» مبالغه است وقتی گفته می شود انسان ﴿بَصِيرَةٌ﴾ یعنی کاملاً باخبر است از جای دیگر که نیاوردیم او هم می داند کسی در درون او اینها را نکشت و نکاشت و همه این اعمال هم آشنایند و او را رها نمی کنند.

عدم جدایی عمل از عامل سبب رهن بودن نفس انسان در قیامت

۸. سوره القیامه، آیات ۱۴ و ۱۵.

به دلیل اینکه هیچ عملی عامل خود را جدا نمی‌کند این چنین نیست که انسان حرفی که زده کاری که کرده از بین برود (يك) و این چنین نیست کاری که کرده حرفی که زده شناور و سرگردان باشد که نداند به چه کسی مرتبط است (دو) مگر می‌شود در عالمی که با نظم علی و معلولی می‌گردد يك کار، شناور و سرگردان باشد خب هر کاری فاعل خودش را می‌شناسد اگر کار، سرگردان و شناور نیست و اگر کار، صاحب‌کارش را می‌شناسد این کار می‌چسبد به آدم، آدم را به بند می‌کشد (سه) لذا فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ یعنی در گرو کار است خب هر بدهکاری بالأخره باید گرو بسپارد انسان گرفتار و بند کار خودش است آزاد نیست ﴿إِلَّا أَصْحَابُ الْيَمِينِ﴾^۹ عمل انسان زنجیری است دست و پای انسان را می‌بندد انسان می‌شود مرهون، مرهون یعنی گرو گرفته‌شده در مسائل مالی اگر کسی بدهکار بود باید گرو بسپارد وثیقه بدهد حالا یا زمین یا خانه یا فرش و مانند آن ولی اگر کسی حق‌الله، حق‌الناس و مانند آن را در محکمه الهی بدهکار بود خود او را گرو می‌گیرند ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾، ﴿كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾^{۱۰} این گرو است.

چگونگی جمع بین رؤیت عمل در قیامت و آیه ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾

پرسش:.... پاسخ: نه، اگر ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾^{۱۱} همه اینها را جمع‌بندی می‌کند اگر گفتند کسی غیبت کرد حسنات او را به حساب غیبت‌شده می‌نویسند^{۱۲} این گونه از روایات حاکم بر آن ادله است آیات دارد هر کسی عمل خودش را می‌بیند این درست است اما روایاتی که دارد اگر کسی غیبت کرد حسنات او را در دیوان عمل غیبت‌شده می‌نویسند این گونه از ادله حاکم است یعنی این دیگر عمل او نیست آیه دارد هر کس عملی کرده است می‌بیند این روایات می‌شود حاکم، وقتی که انسان عمل خود را به دیگری داد دیگر عمل او نیست به او گفتند اگر

۹. سورة مدثر، آیات ۳۸ و ۳۹.

۱۰. سورة طور، آیه ۲۱.

۱۱. سورة هود، آیه ۱۱۴.

۱۲. جامع الأخبار، ص ۱۴۷.

غیبت کردی حسنات را به حساب دیگری می آورند خب پس این دیگر عمل او نیست این چنین نیست که آن روایات غیبت با آیه ﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ معارض باشد یکی حاکم است و دیگری محکوم، این عمل او نیست اگر کسی گفت هر کسی مال خودش را می برد خب کسی قبلاً مال را به دیگری داد دیگر مال او نیست.

اگر غیبت کننده حسنه ای نداشت سیئات آن غیبت شده را در نامه عمل این غیبت کننده می نویسند این اگر بگوید من اینها را نکردم می گویند نه، عمل تو بود تو این کارها را کردی این روایاتی که درباره غیبت وارد شده است حاکم بر این ادله ای است که می گوید هر کسی عمل خودش را می بیند. اینجا فرمود: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ مثل علامه خب چون عمل که آشناست از درون او درآمده بیرون هم نیست ﴿عَلِمْتُ نَفْسُ مَا أَحْضَرْتُ﴾ بنابراین نیازی به تنبئه نیست.

بررسی معنای «سائق» و «شهید» و فرق آن با «انباء»

پرسش: اینکه فرمود: ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾^{۱۳} معلوم می شود گزارشگر کس دیگری است.

پاسخ: بله، گزارش می دهند اما از درون او در می آورند ﴿سَائِقٌ﴾ و ﴿شَهِيدٌ﴾ به معنای تنبئه و انباء و گزارش نیست سائق از پشت سر این را می کند و شهید هم شهادت می دهد اعضا و جوارح شهادت می دهند فرشته ها شهادت می دهند انباء و گزارش غیر از سوق است انباء و گزارش غیر از شهادت است مسئله سوق هم دو نحو است يك وقت سوق بدرقه ای است که پشت سر بهشتی ها به عنوان احترام می آیند که اینها را با احترام و جلال و شکوه بدرقه می کنند تا دم در بهشت يك وقت سوق هی کردن حیوان است از پشت سر می بینید این دامدارها این حیوان را از پشت سر هی می کنند این را می گویند سائق، خب اگر حیوان را از پشت سر هی می کنند این دیگر

بدرقه نیست اگر امروز درباره کسی گفته شد ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^{۱۴} فردا هم می‌فرمایند: ﴿نُسْوَءُ

الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِءًا﴾^{۱۵} پس دو گونه پشت سر آمدن داریم یکی پشت سر رفتن، بدرقه‌ای که برای بهشتی‌هاست

که فرشته‌ها پشت سر بهشتی بدرقه می‌کنند تا در بهشت، يك نحو هی کردن از پشت سر است که ملائکه عذاب اینها

را هی می‌کنند ﴿نُسْوَءُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِءًا﴾ به هر تقدیر سائق داریم شهید داریم و همه اینها غیر از انبیا و

تنبئه است که کار مُبْتَلان و مُبْتَلان و امثال ذلك است و باز همه اینها غیر از آن است که در موقف دیگر وقتی انسان

از درون خود همه اعمال را در آورد ﴿عَلِمْتُ نَفْسُ مَا أَحْضَرْتُ﴾ می‌فرماید دیگر نیازی به گزارش نیست که ما

گزارش بدهیم برای اینکه خودش بصیر است و می‌داند و می‌بیند.

مسئولیت انسان در برابر تذکر و یادآوری گناهان گذشته

پرسش:.... پاسخ: البته، اما هر کاری که در دنیا به طور ناقص هست در آخرت به صورت کامل هست، منتها در

آخرت خود عمل را می‌بیند در دنیا، مفهومات و صور ذهنی آن اعمال را می‌بیند نه خود عمل را مگر در رؤیای

صالحه مثلاً کسی یادش است که بیست سال قبل فلان کار را کرده اما در قیامت خود کار را می‌بیند اگر کسی -

ان شاء الله - مشمول عنایت الهی بود در جایی که نشسته است یادش می‌آید که بیست سال قبل فلان کار خیر را

کرده است شکری می‌کند یا سجده شکر به جا می‌آورد یا الحمد لله می‌گوید يك ثواب مضاعفی دارد یا اگر - خدای

ناکرده - گناهی در بیست سال قبل انجام داد هم‌اکنون به یادش می‌آید این نعمت الهی است فوراً توبه کند استغفار

کند طلب بخشایش کند این چنین نیست که اگر يك وقت کسی یادش بیاید که بیست سال قبل گناهی کرده مسئول

نباشد در برابر این تذکر الهی مسئول است گاهی انسان يك جا نشسته است دفعتاً به یادش می‌آید که فلان وقت

گناهی کرده این تذکر است یعنی به هوش باش توبه کن استغفار کن در رحمت الهی باز است.

۱۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۱۵. سوره مریم، آیه ۸۶.

عدم اثبات مدنی بودن آیه ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ...﴾

برخی‌ها نقل کردند که یهودی‌های مدینه به وسیله وفد قریش پیامی دادند گفتند ما - معاذ الله - نیازی به قرآن نداریم برای اینکه خدا در تورات که به ما داد همه حکمت‌ها هست^{۱۶} اگر چنین شأن نزولی یا قصه‌ای درست باشد نشان آن نیست که این آیه در مدینه نازل شده چون ارتباطی بود بین مشرکین مکه و اهل کتاب مدینه اینها گزارش می‌دادند یا درخواست‌هایی می‌کردند در چنین فضایی فرمود نه قرآن تمام‌شدنی است نه کلمات الهی تمام‌شدنی است نه قدرت خدا پایان‌پذیر.

دشواری قرائت قرآن با رسم الخط فعلی و لزوم آموزش نونهالان

این ﴿أَنَّمَا﴾ متأسفانه در این گونه از موارد که حالا محل ابتلای بین‌المللی است متصل نوشته شده این باید منفصل نوشته می‌شد اما خب رسم الخط قرآن این است لااقل باید توافق می‌کردند و بکنند که بالأخره در ایران با خط نستعلیق قرآن‌ها را طوری بنویسند که این نوجوان‌ها بتوانند بخوانند بعضی از جاها خب این کلمه‌هایی است که الف را خیلی کوچک می‌نویسند یا همزه‌ها را یا واوها را که بعضی‌ها خوانده می‌شود بعضی خوانده نمی‌شود فرزندان ما با این خط آشنا نیستند شما مستحضری در کتاب‌های فقهی ما، وقتی ولیمه را تقسیم می‌کنند که مستحب است انسان ولیمه بدهد این ولیمه يك اسم جامعی است برای مصادیق فراوان حالا سفر حج و عمره مطلب دیگر است، سفرهای دیگر مطلب دیگر است ساختن ساختمان یا عروسی مطلب دیگر است هر کدام از این ولائم نام خاص خودش را دارد عقیقه يك نام دارد ختان نام دیگر دارد اینها اسم جامعش ولیمه است یکی از اسامی پربرکت ولیمه که مستحب است در اسلام، ولیمه حِذاق و ولیمه حِذاق است هم به کسر هم به فتح، آن وقتی است که انسان کودکش را، ببرد مکتب‌خانه قرآن بخواند او در قرائت قرآن حاذق بشود وقتی فرزندش در قرائت قرآن حاذق شده

۱۶. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

است مستحب است پدر و مادر ولیمه بدهند^{۱۷} این دین است حالا الآن تمام ثواب را در درجه اول امام و شهدا می‌برند بعد مسئولانی که این کودکان ما، نوجوان‌های ما را به قرآن آشنا کردند و می‌کنند اجر همه اینها با خدا و از قبل از انقلاب تا بعد از انقلاب خیلی فرق کرده اما بالأخره دین همان‌طوری که برای ساختن خانه، برای برگشت از سفر ولیمه قائل است اگر کودک در قرائت قرآن حاذق شد مستحب است پدر و مادر ولیمه بدهند خب الآن اینها بخواهند قرآن بخوانند با خط عثمان‌طه و امثال ذلك برای اینها سخت است اما قرآنی باشد که این الف‌ها باز، حروف از هم جدا باشد و با همان خط نستعلیق که عروس خطوط است برای ما ایرانی‌ها این نوشته بشود حالا لازم نیست سطح بین‌الملل باشد تا تهمت بزنند که - معاذ الله - ایران و جمهوری اسلامی تحریف کردند بر اساس گمان باطلشان ولی بالأخره مصرف داخلی داشته باشد این قرآن‌ها را بتوانند خوب بخوانند آسان تعلیم داده بشود. این ﴿اِنَّمَا﴾ بالأخره مستحضرید مثل ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ﴾^{۱۸} چند جاست که بالأخره این «أَنَّ» با «مَا» باید جدا نوشته بشود.

نامتناهی بودن فیض الهی و عجز انسان از شمارش آن

ما یك «اِنَّمَا» داریم مثل «اِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^{۱۹} که جمعاً يَك کلمه است و مفید حصر است یکی «أَنَّ مَا» و «إِنَّ مَا» داریم که «إِنَّ» حروف مشبیه بالفعل است و آن «مَا» اسمش است اینها را باید منفصل نوشت فرمود: ﴿وَلَوْ اِنَّمَا﴾، ﴿وَلَوْ اِنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾ اصل این مطلب در آیه سوره مبارکه «کهف» گذشت و آن این است که فیض خدا نامتناهی است کلمات الهی نامتناهی است هم تکوینی‌اش هم تدوینی‌اش علم خدا نامتناهی است علمی که از ذات اقدس الهی می‌تواند نشئت بگیرد نامتناهی

۱۷. مسالك الافهام (شهید ثانی)، ج ۷، ص ۲۵.

۱۸. سوره انفال، آیه ۴۱.

۱۹. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۸۳ و ج ۴، ص ۱۸۶.

است اگر به ما گفتند ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^{۲۰} این کثرتی است به لحاظ خود ما و گر نه همین علوم کثیره همین خیر کثیر نسبت به علم ذات اقدس الهی که مطرح می شود، می شود ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^{۲۱} چیزی را که خدا از آن به کثرت یاد کند معلوم می شود خیلی است ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ چیزی را که خدا کثیر بداند معلوم می شود خیر فراوان است همین خیر کثیر همین حکمت کثیر همین علم کثیر نسبت به علم نامتناهی ذات اقدس الهی اندک است که ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ فرمود کلمات الهی نامتناهی است از باب تشبیه معقول به محسوس فرمود اگر درخت که این مطلق است و برای استغراق است یعنی «کلّ شجر» دیگر لازم نبود که بفرماید اشجار در برابر اقلام. سرّ اینکه شجر را مفرد آورد چون جنس است و اقلام را جمع آورد برای اینکه از يك درخت چندین قلم می تراشند این دیگر لازم نبود بفرماید اشجار در برابر اقلام، فرمود اگر تمام اشجار عالم چون این جنس است و برای استقراء، اگر تمام درخت های عالم قلم بشوند خب از هر درختی صدها قلم تراشیده می شود و اگر بحر یعنی این جنس است که شامل جمیع بحار عالم می شود ﴿يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ﴾ آنچه در خارج هست به نام البحر که شامل همه دریاهای جهان می شود (يك) در قبال دریاهای کنونی، هفت دریا هم آنها را به عنوان مداد، مدد کنند (دو) اگر کلمه هفت در برابر شش و هشت باشد خب معنی هفت دریاست اما اگر ناظر به کثرت باشد کما هو الظاهر یعنی بحار کثیره ای اگر كمك بحر موجود باشند یعنی دریاهایی که هر چه شما فرض کنید حدی ندارد تمام این دریاهای بشوند مرکب تمام درخت ها بشوند قلم اینها بخواهند کلمات الهی را بنویسند هم قلم ها فرسوده و شکسته می شوند هم مرکب ها تمام می شوند ولی کلمات الهی همچنان هست زیرا آنها متناهی اند فیوضات الهی نامتناهی ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾ کلمات الهی تمام نمی شوند چون ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ او با اراده کار

۲۰. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲۱. سوره اسراء، آیه ۸۵.

می‌کند نیازی هم به مواد ندارد مواد موجود را به صور گوناگون تبدیل می‌کند (يك) بسیاری از اشیا را هم ابداعی می‌آفریند (دو) ﴿مَا تَفِذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾.

در اینجا فرمود: ﴿مَا تَفِذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾ ولی نه از نفاد بحر سخن به میان آورد نه از نفاد شجر و قلم فرمود: ﴿مَا تَفِذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾ اما در آیه ۱۰۹ سوره مبارکه «کَهِف» آنجا فرمود: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾ آنجا چون سخن از اشجار و اقلام به میان نیامده و سخن از بحر بود لذا نفاد بحر را مطرح فرمود اینجا چون هم بحر بود و هم اقلام، نفاد هیچ کدام را مطرح نکرده از اینکه اینها متناهی‌اند و کلمات الهی نامتناهی است معلوم می‌شود که آنها تمام می‌شوند هم قلم‌ها فرسوده و شکسته می‌شوند هم مرکب‌ها تمام می‌شوند ولی فیض الهی همچنان باقی است.

لزوم فرق بین فیض و عذاب الهی در دنیا و آخرت

پرسش: درباره نماز جماعت هم هست که اگر تمام دریاها مرکب شوند...

پاسخ: بله، کارهای آخرت را نسبت به دنیا وقتی بسنجند همین‌طور است اما در خود دنیا دو مطلب است یکی اینکه فیض خدا در دنیا چطور است می‌تواند فیض‌ها نامتناهی باشد نامتناهی لا یقفی؛ اما در جریان آخرت این مدح و قدحش هم همین است این تنها درباره نماز جماعت نیست که اگر کسی حالا نماز جماعتش به ده نفر رسید خوشحال بشود من آن قدر ثواب بردم که جن و انس نمی‌توانند بنویسند^{۲۲} مقابل دارد که يك درهم ربا اگر کسی بگیرد بدتر از هفتاد بار فلان است در کنار کعبه،^{۲۳} خب این بانك‌های ربوی دیگر نمی‌گذارد نمازهای جماعت ما اثر کند جهنم هم همین‌طور است این‌طور نیست که طرف بهشت فقط این‌طور باشد جهنم هم همین‌طور است يك میوه بهشت میلیون‌ها سال ممکن است بماند این حق است هزارها نفر ممکن است از آن استفاده کنند يك سیلی جهنم هم

۲۲. بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۱۵.

۲۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۷.

ممکن است صورت میلیون‌ها آدم را سرخ کند حساب جهنم با دنیا فرق می‌کند حساب بهشت با باغ‌های دنیا فرق می‌کند اینکه در سوره مبارکه «فجر» فرمود: ﴿لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا﴾^{۲۴} همین است حالا مغرور نشویم که نماز جماعت می‌خوانیم نماز ما از ده نفر بیشتر است آن گناهان را ببینیم آن روایات که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) و سایر محدثین نقل کردند روایات جهنم و «حُفْرَةُ مِنَ حُفْرِ النَّيرانِ» و آنها را که ملاحظه بکنیم معلوم می‌شود که آن ناری که وجود مبارك حضرت امیر فرمود: «أَتَتْنُ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَتْنُ مِنْ لَظَى»^{۲۵} همین است فرمود من چگونه صبر کنم برابر آن ناری که «سُخَّرَهَا جَبَّارَهَا»^{۲۶} این طور است «اعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا» در هر دو طرف سنگین است در دنیا هم همین طور است کلمات الهی، فیض الهی نامتناهی است در هر عالمی همین طور است.

علت ذکر تمام شدن آب دریا در شمارش فیض الهی

در سوره مبارکه «کهف» اگر سخن از نفاد بحر به میان آمده برای اینکه در آنجا از اشجار سخنی به میان نیامده اگر آنجا هم سخن از اشجار و اقلام مطرح می‌شد می‌فرمود «لنفد البحر و الشجر» اما چون آنجا سخن از شجر و قلم مطرح نشد فقط از دریا سخن به میان آورد فرمود: ﴿لَنفِدَ الْبَحْرُ﴾ خب مستحضرید که معمولاً مرکب زودتر از قلم از بین می‌رود تمام می‌شود يك قلم ممکن است مدت‌ها کار کند مرکب دوات‌ها تمام بشود و عوض بشود. به هر تقدیر اینها محدودند ولی کلمات الهی و فیض الهی نامتناهی است.

ردّ بر نقد ادبی زمخشری در آیه ﴿قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي...﴾

حرفی که جناب زمخشری در کشف دارد این است که خب الآن ما در بیان کثرت فیض و فوز الهی هستیم کلمات، جمع قلّه است کَلِم جمع کثرت است مناسب بود بفرماید که «قبل أن تنفذ کَلِم رَبِّي» می‌گوییم پاسخش

۲۴. سوره فجر، آیه ۲۵.

۲۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

روشن است وقتی کلمات که جمع قلّه است تمام شدنی نیست کلم که جمع کثرت است به طریق اولی تمام شدنی نیست^{۲۷} اگر جمع قلّه اش این قدر است جمع کثرتش به مراتب بالاتر است.

پرسش: مراد از کلمات چیست؟

پاسخ: هم کلمات تکوینی است هم فیوضات الهی.

امکان «کلمه الله» بودن انسان کامل و مصداق آن در قرآن

گاهی ذات اقدس الهی يك انسان کاملی را کلمه الله می داند مثل اینکه درباره وجود مبارك مسیح در سه جای قرآن کریم از او به کلمه یاد کرده است دو جا در سوره مبارکه «آل عمران» است یکی هم در سوره مبارکه «نساء» در سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۳۹ دارد خدای سبحان به زکریا (سلام الله علیه) بشارت دادند که خدا به تو فرزندی می دهد به نام یحیی که این یحیی کلمه الهی را تصدیق می کند ﴿أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ﴾ این کلمه الله همان عیسای مسیح (سلام الله علیه) است که یحیی (سلام الله علیه) این کلمه الله را تصدیق می کند می گویند اینها با هم پسر خاله بودند وقتی یحیی در رحم مادر بود وجود مبارك عیسی در رحم مریم (سلام الله علیهم اجمعین) بود این دو در رحم یکدیگر را که می دیدند یحیی عرض ادب می کرد.^{۲۸} چنین عالمی است این ﴿مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ﴾ اینجا هم منظور از کلمه وجود مبارك مسیح است که یحیی کلمه الله را تصدیق می کند. در همان سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۴۵ این است که ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾ در سوره مبارکه «نساء» هم آیه ۱۷۱ آنجا از وجود مبارك عیسی به عنوان کلمه الله یاد شده است ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ

۲۷. الکشاف، ج ۳، ص ۵۰۱.

۲۸. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۷۳ و ج ۱۶، ص ۴۸.

وَكَلِمَتُهُ ﴿﴾ همه موجودات کلمات الهی اند چون از کلمه «کُن» تکوینی به بار آمدند ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^{۲۹} با ﴿كُنْ﴾ که کلمه تکوینی الهی و افاضه الهی است به بار آمدند.

معنای «کلمه» و مقصود از «کلمة الله» بودن اشیای عالم

کلمه آن است که ما فی الضمیر و ما فی الغیب را روشن کند همه اشیا و اشخاص اینها ما فی الغیب را روشن می کنند از این جهت می شوند کلمه، کلمه ای که يك متكلم می گوید معنای درونی و ذهنی این متكلم را روشن می کند که این آقا چه می خواهد بگوید. اشیای عالم هم کلمة الله هستند برای اینکه آیات غیب اند و غیب را دارند روشن می کنند.

تعجب نداشتن احیای مردگان در برابر قدرت نامتناهی حق

از این جهت فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ نفوذناپذیر است و حکیمانه کار می کند بعد در جریان معاد تعجب نکنید که چگونه خدا این همه مرده ها را زنده می کند اگر قدرت نامتناهی است کما هو الحق و اگر خدا با اراده کار می کند طبق بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه که «فاعلٌ لا بمعنى الحركات»^{۳۰} او با حرکت و آمد و رفت و دست و پا و ابزار که کار نمی کند او با اراده کار می کند ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ اگر با اراده کار می کند و اگر غیر متناهی است «لا يشغله شيء عن شيء»^{۳۱} «لا يشغله شأنٌ عن شأنٍ»^{۳۲} بنابراین اگر بخواهد جمیع افراد را يك آن خلق بکند آسان است مثل اینکه دارد يك شيء را خلق می کند افراد محدود «يشغله شيء عن شيء، شأن عن شأن» وقتی حرف این آقا را گوش می دهند از حرف دیگری باز می مانند وقتی

۲۹. سورة يس، آیه ۸۲.

۳۰. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۴.

۳۲. مصباح المتعبد، ص ۲۲۸، ص ۲۲۹، ص ۳۰۶ و ص ۵۰۴.

این طرف را نگاه می‌کنند از آن طرف باز می‌مانند اما او ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾^{۳۳} است فی آن واحد «بکل شیء سمیع» است فی آن واحد «لا یشغله شیء عن شیء»، «لا یشغله شأن عن شأن» اگر خدا قدرتش - معاذ الله - محدود بود یا اگر سرگرم يك کار بود از کار دیگر باز می‌ایستاد جای تعجب بود اما اگر نامتناهی است و چیزی او را از چیز دیگر باز نمی‌دارد در عین حال که همه را دارد محاکمه می‌کند حرف همه را هم می‌شنود لذا به دنبال اینکه فرمود: ﴿مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ نفرمود «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» این را در جاهای دیگر فرمود،^{۳۴} فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ مگر نمی‌خواهد محاکمه کند قیامت را پس برای چه خلق می‌کند، مگر نمی‌خواهد حرف افراد را گوش بدهد او «بکل شیء سمیع» است ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾ است اصلاً قیامت برای همین است که افراد محاکمه بشوند این حرف همه را یکجا گوش می‌دهد همه را هم یکجا می‌بیند بنابراین جا برای تعجب نیست مثل اینکه يك نفر را خدا بخواهد محاکمه کند چگونه سمیع و بصیر است اولین و آخرین را هم که بخواهد محاکمه کند سمیع و بصیر است لذا نفرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» اینجا جای قدرت و امثال ذلك نیست بلکه اینجا چون صحنه محاکمه است صحنه علم است.

بررسی جایگاه انبیا نسبت به عقل انسان

اما درباره انبیا گاهی سؤال می‌شود که اینها نسبت به عقل ما چه سِمَتی دارند مستحضرید بارها گفته شد که عقل ما در برابر وحی اصلاً قابل قیاس نیست عقل در برابر نقل است ما یا برهان عقلی داریم بر يك مطلب، البته نه قیاس و خیال و گمان و وهم، برهان عقلی کار آسانی هم نیست انسان گاهی قیاس را، مصالح مرسله را، ذرایع مرسله و امثال ذلك را خیال می‌کند برهان عقلی است برهان عقلی مقدمات خاص خودش را دارد شما اگر منطق را خوب ملاحظه فرموده باشید تواتر که الآن جزء یقینی‌ترین یقینیات ماست می‌بینید در منطق روی تواتر خیلی

۳۳. سوره ملك، آیه ۱۹.

۳۴. سوره بقره، آیه ۲۰ و ...

حساب نمی‌کنند در تواتر مثلاً الآن خیلی‌ها مکه نرفتند ولی می‌دانند کعبه هست یقین دارند اما یقین ریاضی ندارند آن طوری که دو دوتا چهارتا است یقین دارند آن طور یقین ندارند که کعبه هست زیرا میلیون‌ها نفر آمدند گفتند یعنی میلیون‌ها خبر واحد، میلیون‌ها خبر واحد کار برهان را نمی‌کند ظنون متراکمه، متاخم که باب مفاعله است نه باب متفاعله، نه متاخم، ظنون متاخم کار یقین را نمی‌کند کمترین چیزی را که خدا در جهان خلق کرده است یقین است^{۳۵} اگر انسان با منطق آشنا بشود محتاطانه حرف می‌زند روی تواتر خیلی حساب نمی‌کنند روی تجربیات خیلی حساب نمی‌کنند روی براهینی که به بدیهیات برمی‌گردد خیلی حساب می‌کنند تواتر حجّت است تجربیات حجّت است اما نه مثل بدیهیات در درجه دوم قرار دارد اگر کسی طبق آن مقدمات بدیهی چیزی را یقین پیدا کرد می‌شود برهان عقلی در برابر نقل است البته عقل در اصول دین باید این چنین باشد چه اینکه نقل هم باید متواتر باشد یا واحد محفوف به قرینه قطعی باشد هرگز نه نقل در برابر وحی است نه عقل، نقل دلیلی است که زراره چنین گفته، اینها کاشف از فرمایشات اهل بیت (علیهم السلام) هستند اما آنها که خود آن ذوات قدسی می‌یابند آن نور است آن يك امر یقینی است آن با علم شهودی است و معصومانه است عقل در برابر نقل است نقل در برابر عقل است هرگز اینها را در برابر وحی نمی‌سنجند این شعر جناب حکیم سنایی بارها خوانده شد ایشان می‌فرمایند:

مصطفی اندر جهان آن‌گه کسی گوید که عقل *** آفتاب اندر فلک آن‌گه کسی گوید سها^{۳۶}

با بود پیغمبر در عالم کسی اسم عقل را می‌برد عقل در مقابل نقل است فیلسوف در مقابل فقیه است هیچ کسی در برابر پیغمبر نیست او علم شهودی دارد نه حصولی، معصومانه دارد که مخصوص اوست آن وقت او می‌آید تمام این دفائن عقول را اثاره می‌کند عقول خود این انبیا را ذات اقدس الهی اثاره می‌کند آن وقت اینها عقول همه بشر را دارند اثاره می‌کنند مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) از وجود مبارك امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرده است که

۳۵. الکافی، ج ۲، ص ۳۹۳.

۳۶. دیوان سنایی، قصیده ۵.

وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در تمام مدت عمر به اندازه عقل خود با کسی حرف نزد «ما کَلَّم رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) العباد بکُنْه عقله قطُّ» هیچ کس نمی تواند و نمی توانست به اندازه کنه فرمایش حضرت بفهمد. مرحوم صدرالمتهلین اولین کسی است که در این چند قرن اخیر اهل بیت را استشنا کرده^۱ بعد مجلسی مجلسی اول، بعد مجلسی دوم(رضوان الله علیهما) که به استثنای اهل بیت، پیغمبر با هیچ کس به اندازه کنه عقل خود سخن نفرموده است.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. شرح اصول الکافی(صدر المتألهین)، ج ۱، ص ۵۳۹.